

گذری بر تاریخ تأسیس نخستین کارخانه‌های کمپوت و کنسروسازی در خراسان و رونق آن در مشهد ۱۰۰ سال پیش

فراوانی میوه و قصه یک صنعت

فریا فرخدا /مشهد قدیم روزگاری پهنه درختان سر به آسمان گذاشته و باغ‌های آباد فراوانی بوده که محصولات میوه و نوبرانه‌های تابستانش مزه دهان زائر و مجاور را شیرین می‌کرده است. ایده ساخت کارخانه‌های کمپوت‌سازی هم از همین وفور نعمت بود که پا گرفت؛ احتمالا در تابستانی داغ مثل امسال، یکی نشسته و فکر کرده با مازاد میوه باغ‌ها علاوه بر خشکبار و مربا دیگر چه می‌شود ساخت؛ این «یکی» که می‌گوییم کسی نیست جز «میرزا علی اکبرخان پاپلی یزدی» که در اواخر دوره قاجار تصمیم می‌گیرد از اضافه محصول باغ‌های میوه مشهد، محصولی تهیه کند که نه تنها از اصراف و خرابی میوه جلوگیری کند، بلکه مردم بتوانند با خوردنش طعم میوه تازه را در دیگر فصول هم بچشند. سطرهای بعدی قصه تأسیس نخستین کارخانه کمپوت و کنسرو در مشهد صد سال پیش است.

● وقتی میوه باغ‌های مشهد اضافه می‌آمد صدسال پیش وقتی هنوز امکانات حمل و نقل میوه از شهری به شهر دیگر یا از روستاها به شهرهای بزرگ پرمصرف ممکن نبود، اغلب محصول باغ‌های میوه مشهد و اطرافش می‌گندیدند و خراب می‌شدند. این موضوع عده‌ای را به فکر انداخت تا راهکاری برای جلوگیری از هدررفت محصولات ببندینند که در ادامه کمپوت‌سازی و کنسرو میوه راه‌حل این مشکل شد.

نویسندگان کتاب «تاریخ اقتصادی مشهد» در این باره می‌نویسند: «مازاد بودن تولید بر مصرف، دور بودن مشهد از مراکز بازار فروش، خرابی جاده‌ها و گرانی کرایه حمل، باعث از بین رفتن بخش مهمی از محصولات باغی مشهد و روستاهای اطراف می‌شد. یکی از شیوه‌های استفاده از محصولات و میوه‌های درختی تبدیل آن به کمپوت بود. این شیوه بسته‌بندی ماندگاری میوه‌ها را افزایش می‌داد و قابلیت نگهداری آن را بالایی‌برد. کمپوت‌سازی واکنشی به ناکارآمدی شیوه سنتی خشک کردن میوه ومشکلات تجارت در سال‌های آخر دوره قاجار بود تا از این طریق میوه را به صورت تازه در اختیار مصرف‌کننده قرار دهد.»

● از کارگاه‌های کمپوت‌سازی قاجاری تا نخستین کارخانه

ماجرا از این قرار است که مردم ایران کمپوت‌سازی و کنسرو کردن میوه‌ها به صورت دستی را از دوره قاجار شروع کردند و بعدها کارگاه‌های کوچکی در گوشه‌ونگار شهر ساخته شدند. ولی کسی که این فن را به یک صنعت تبدیل کرد «علی اکبر پاپلی یزدی» بود که برای نخستین بار در مشهد کارخانه کمپوت‌سازی راه انداخت.

پیش از ایجاد این کارخانه، یکی از جراید مشهد در سال ۱۳۰۵ خورشیدی درباره این صنعت چنین می‌نویسد: «اگر یک بازرگان با جرنئی ریسک کند، می‌تواند کارخانه تهیه مربا و ژله در ایران دایر کند زیرا در مشهد، میوه زیاد و ارزان است و با این سرمایه‌گذاری‌ها به پیشرفت مملکت کمک می‌شود.» وجود این شرایط و آگاهی از فواید ساخت کارخانه کمپوت از اوایل دوره پهلوی به صورت جدی مورد توجه قرار می‌گیرد و از قضا به صنعت موفق تبدیل می‌شود آن چنان که در طی نیم قرن بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شود. جالب است بدانید که در یکی دوده ابتدایی ورود این صنعت به کشور، بیشتر کارخانجات کمپوت‌سازی ایران در استان خراسان متمرکز شده بودند؛ برای نمونه کارخانه‌های کمپوت خراسان، شاداب، میخوش، ممتاز خراسان، خوشاب، شهد ساز، سوغات خراسان، چین چین، رضوی وبهگل همه در این حدود فعالیت می‌کردند. اما همان‌طور که در سطرهای بالا گفتیم زنگ این صنعت را



محصولات کارخانه کمپوت آقای پاپلی در نمایشگاه سال ۱۳۱۲

نخست «میرزا علی اکبر خان پاپلی یزدی» به صدا درآورد و چرخ این صنعت را در خراسان به حرکت درآورد. اودر دوران کاری خودآن چنان سبب رونق این صنعت شد که توانست علاوه بر بازارهای داخلی توجه بازار خارجی را هم جلب کند. روزنامه‌آزادی چند سال پس از تأسیس کارخانه کمپوت‌سازی درباره او می‌نویسد: «میرزا علی اکبرخان پاپلی یزدی که سابقه و تجربه فعالیت فنی داشت، اولین بار در سال ۱۳۰۸ خورشیدی تولید کمپوت در مشهد را شروع کرد. او ساخت کمپوت و سرمایه‌گذاری در این صنعت را با مشارکت تجارتخانه حاج عبدالحسین تهرانی و پسرانش انجام داد. این فکر در ایران بکر و نو بود و می‌توانست با تبلیغات در خارج و داخل برای فروش کمپوت خراسان به موفقیت‌های درخشانی برسد و چند میلیون قوطی کمپوت هلو، زردآلو و سایر میوه‌های مشهد به آمریکا و اروپا ارسال کند.»

طبق گزارش اتاق تجارت (خرداد ۱۳۱۵ خورشیدی) آقای پاپلی و حاجی تهرانی ماشین‌ها و دستگاه‌های اولیه برای تأسیس کارخانه را از آلمان وارد کرده بودند و روزی سی کارگر در این کارخانه کار می‌کردند.

طبق گزارش اتاق تجارت (خرداد ۱۳۱۳ گزارا شده بود، درباره کمپوت خراسان این‌طور توضیح می‌دهد: «مؤسسه کمپوت خراسان انواع میوه‌های خراسان، زردآلو، هلو، سیب، شلیل، گلابی، گیلان، خیار، گوجه‌فرنگی، بادمجان و غیره را به طور کمپوت در قوطی‌های بسیار زیبا به نمایش گذاشت.» برابر نوشته دیگر جراید خراسان در

آن دوران، مؤسسه کمپوت خراسان بهترین کمپوت‌ها را تهیه می‌کرده و این محصولات قابل رقابت با بازارهای اروپایی بوده‌اند. عمر پدر صنعت کمپوت‌سازی خراسان اما بلند نیست؛ او خیلی ناگهانی و بر اثر سکته قلبی در ۱۴ شعبان ۱۳۵۳قمری (۱۳۱۳خورشیدی) بدرود حیات می‌گوید، اما این صنعت راهش را پس از او هم ادامه می‌دهد. البته گویا پس از مرگ پاپلی، آقای دانش



دیگر نیز تهیه می‌شده برای همین هم بیمارستان شاهرضا تلاش می‌کند یک ماشین قوطی‌سازی کمپوت از تهران خریداری کند.

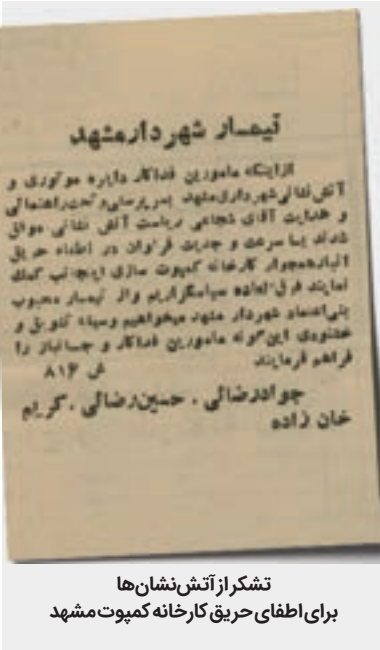
● دیگر کارخانه‌های کمپوت‌سازی در مشهد پس از کارخانه کمپوت خراسان، کارخانه کمپوت شاداب یکی از مهم‌ترین کارخانه‌های کمپوت مشهد بود که توسط «اسحاق مارکاری بارخدارایانس» در سال ۱۳۱۳ خورشیدی تأسیس شد. کارخانه کمپوت شاداب دومین واحد تولیدی استان بود که مدت‌ها با وسایل دستی و به صورت یک کارگاه خانگی اداره می‌شد، اما بعدها با وارد کردن دستگاه‌های این صنعت به یک کارخانه تبدیل شد. برابر اسناد موجود، کارخانه شاداب خراسان محصولاتش را سال ۱۳۳۰ در خیابان پهلوی و روبه‌روی باغ ملی به فروش می‌رساند.

کمپوت و کنسرو میخوش با مدیریت برداران دیلمانیان هم در سال ۱۳۱۶ خورشیدی در مشهد شروع به کار کرد. محل آن ابتدا خیابان تهران در محله عیدگاه بود که به علت نامناسب بودن جا، پس از مدتی به خیابان رازی منتقل شد و تا سال

۱۳۲۵ خورشیدی در این خیابان بود. در ادامه، وجود شرایط مساعد برای سرمایه‌گذاری سبب شد دولت نیز به فکر سرمایه‌گذاری در مشهد بيفتد و کارخانه کمپوت‌سازی تأسیس کند. این کارخانه «کمپوت‌سازی نمونه سازمان برنامه شهدساز» بود که در دهه ۲۰ خورشیدی به بهره‌برداری رسید. این کارخانه در خیابان بهار جنب کوچه حجارباشی در زمینی به مساحت ۵۰۰۰ متر مربع قرار داشت. در اسناد آمده، از آنجا که این کارخانه دولتی بوده، تفاوت‌های زیادی با سایر کارخانه‌های کمپوت‌سازی خصوصی در مشهد داشته است. مثلا ماشین‌هایش همه مدرن اتومات و شبیه کارخانه‌های اروپایی بوده و به خاطر بودجه دولتی وضعیت بهتری را تجربه می‌کرده است. کارخانه کمپوت خوشاب نیز در سال ۱۳۲۰ به نام «چهارفصل» در خیابان جم تأسیس و در سال ۱۳۴۸ به انتهای خیابان عامل منتقل شد. مدیریت خوشاب با آقای بابایی بوده است. در اواخر سال ۱۳۳۶، حاج‌کاظم غراب، ضمن خریداری و توسعه کارخانه کمپوت‌سازی، واقع در خیابان مولوی، نام آن را به «ممتاز» تغییر داد. وی پس از چندی، محل کارخانه را به خیابان شاهرخ، کوچه ممتاز انتقال داد. میوه این کارخانه از باغ‌های آستان قدس رضوی تأمین می‌شده و «کارگر دائم داشت. البته در کنار این کارخانه‌ها، می‌توان از، مجتمع کشت و صنعت چین چین (تأسیس ۱۳۵۲ خورشیدی)، شرکت کمپوت و کنسرو- سوغات خراسان (تأسیس سال ۱۳۴۴ خورشیدی) و کارخانه کنسرو و سردخانه «رضوی (تأسیس سال ۱۳۵۲ خورشیدی)» هم نام برد.



عرضه کمپوت در میوه فروشی‌ها دهه ۵۰ قرن ۱۴ خورشیدی



تشکر از آتش‌نشان‌ها برای اطفای حریق کارخانه کمپوت مشهد

شهر

شاهرازانews.ir
۱۵



تاریخ و هویت

مشهد
قدیم

تابستان داغ و استخرهای سبز



جواد نوابیان | تابستان که شروع می‌شد، انتخاب هایمان برای گذراندن تعطیلات محدود بود، مثل بچه‌های امروزی نمی‌توانستیم از بین ده‌ها کلاس و تفریح و... یکی دو تا را انتخاب کنیم و خوش بگذرانیم، یا باید می‌رفتیم سر کار برای آموختن کسب روزی حلال، یا باید می‌رفتیم «مکتب» تا چندخط قرآن یاد بگیریم یا باید می‌رفتیم کلاس‌های تابستانی مسجد که به جز اردوی تفریحی‌اش بقیه چندان جدی نبود؛ یعنی نه مربی کلاس را جدی می‌گرفت، نه بچه‌ها. اردوی تفریحی هم شامل انتخاب‌های محدودی می‌شد، یا می‌بردندمان اطراف بندگلستان و یک صبح تا عصر شلنگ‌تخته می‌انداختیم و خسته و کوفته بر می‌گشتیم، یا به همین منظور می‌رفتیم باغتره‌های شمال مشهد یا با هزار منت، سری به استخرهای مشهد می‌زدیم.

استخرهای مشهد هم تعدادشان زیاد نبود؛ به غیر از استخر سعدآباد که داخل مجموعه قرار داشت و به‌خاطر تمیزی و نظمی که داشت، می‌شد به آن استخر گفت، بقیه وضعیت غریبی داشتند.

در سال‌های میانی دهه ۱۳۶۰، استخرهای مشهد عموماً در جوار زمین‌های زراعی قرار می‌گرفتند، خوب یادم هست که مسجد محل ما در طالقانی‌طلاب (باقرایاد قدیم و شهیدابراهیمی فعلی) با همکاری آقای «شرینی» و البته به مدد پیکان استیشن او، بچه‌ها را می‌برد به استخری در حوالی مهرآباد مشهد که در کنار زمین زراعی قرار داشت. مسئول فرهنگی مسجد امام محمدباقر(ع) آقاایی به نام سرافان بود که گمان می‌کنم بعدها طلبه شد. آدم خوب و مهربانی بود، رفتارش آدم را جذب می‌کرد. اسم ما را برای استخر می‌نوشت و نفری پانزده ریال می‌گرفت تا به استخر برویم، آن هم ساعت ۱۲ ظهر فکرش را بکنید که دهه‌واژه پسرپچه شر و بازیگوش باید داخل یک پیکان استیشن کرم‌رنگ جا می‌شدند و مسافتی طولانی را داخل جاده خاکی منتهی به استخر کذایی تحمل می‌کردند.

داخل ماشین از کمک و چدل‌های کودکانه قیامتی بود؛ انگار به اسیری می‌رفتیم، خوب یادم هست، وقتی از دور چشممان به فُس‌های کنار استخر می‌افتاد، نیشمان تا بناگوش باز می‌شد. استخری با کف سیمانی و عمق نه‌چندان زیاد که با چاه موتور زمین‌کناری تغذیه‌اش می‌کردند؛ نه نجات‌غریق‌ی داشت، نه امکاناتی. تازه باید در ظل آفتاب و بدون هیچ سایبانی وارد استخر می‌شدی. این طوری درحالی‌که بدنت از سرمای آب می‌یزید، سروکله‌ات به‌خاطر هرم آفتاب می‌سوخت.

آب استخر کاملاً سبز بود. جلبک‌های سبز داخل آب جولان می‌دادند و گاهی پای آدم داخل آن‌ها گیر می‌کرد. در عالم نوجوانی چندشم می‌شد، اما موقتی بود و خیلی زود بی‌خیالش می‌شد تا از قافله بازی و شلوغ‌کاری عقب‌نمانم. آن موقع نمی‌فهمیدم که چرا با وجود چرخش آب استخر و ورود آب تازه به آن، باز هم این جلبک‌ها حذف نمی‌شوند و زنده می‌مانند؟ بعدها فهمیدم که استفاده از کود فسفاته و تابش مستقیم آفتاب، باعث رشد بی‌حساب جلبک‌ها می‌شود و البته صاحب استخر بی‌خیال این چیزها، حتی حاضر نبود جلبک‌هایی را که مثل کف روی آب قرار گرفته بودند، جمع کند.

یادم هست که مرتضی، یکی از دوستان هم‌سن‌وسال من که این روزها ساکن تهران است، حین شوخی با بچه‌ها پرت شد وسط همین جلبک‌های کف‌کرده، با بدبختی بیرون‌آوردیم و هر چه کردیم، آن سبزینه‌های لزج به‌تمامی از پیکرش پاک نشد. یکی دوساعتی همین‌طور وسط آن دریاچه سبز شنا می‌کردیم – یا به قول مشهدی‌ها غطه (تغییر شکل یافته غوطه، به معنای شناور ماندن با درآب رفتن) می‌خوردیم – و بعد، بیرون می‌آمدیم و بدون آنکه دوشی بگیریم – چون اصلاً دوشی وجود نداشت که بگیریم! – باز داخل پیکان استیشن آقای شرینی مانند اسیران می‌نشستیم تا به خانه برگردیم. خدا مادرم را حفظ کند، هر وقت ریختم را با این هیبت به هم ریخته و ناخسته می‌دید، اجازه‌ورود به خانه نمی‌داد، فوری ساک لباس را می‌آورد و مرا می‌فرستاد به گرمابه آریانو، تنها حمام فعال در خیابان طالقانی‌طلاب و می‌گفت تا تمیز نشدی، حق نداری به خانه برگردی. حالا چهل سال از آن روزگار گذشته و فقط خاطرات آن چشم‌انداز سبزرنگ در باغتره‌های مهرآباد به یادم مانده است. در محل آن استخر قدیمی، حالاخانه‌های لوکسی ساخته‌اند که قیمت هرکدام سر به فلک می‌کشد.

تقویم
تاریخ

پناهنده شدن محمدعلیشاه قاجار به سفارت روسیه



نمایی از سفارت روسیه که محمدعلیشاه به آن پناهنده شد

گروه تاریخ و هویت| ۲۴ تیرماه ۱۲۸۸ خوسیدی، شهر تهران پس از یک روز جنگ خیابانی به دست افراد مسلح بختیاری، گیلان و مجاهدین مشروطه افتاد و محمدعلیشاه قاجار ناچار شد با خانواده‌اش به ساختمان تابستانی سفارت روسیه در زرگنده قُلْهَک پناهنده شود. او سپس با اینکه هنوز پانصد قزاق و تعدادی توپ در اختیار داشت و در موطن خود بود، تصمیم به تحسن در یک سفارتخانه خارجی گرفت. به تفسیر برخی از مورخان، محمدعلیشاه با تحسن در ساختمان تابستانی سفارت روسیه، پناهنده شدن به بیگانه را بر مذاکره با سران مخالفان و پذیرفتن شرایط آنان ترجیح داده بود که در تاریخ به عنوان اقدامی حقارت‌آمیز ثبت شده است. هم‌زمان، سایر مقامات نزدیک به او نیز به سفارتخانه‌ها پناه بردند. اما چون سفارتخانه‌های روسیه و انگلستان برای همه متقاضیان تحسن جای نداشتند، به مقام‌های اضافی، هرکدام یک پرچم این دو دولت (روسیه و انگلستان) داده شده بود تا بر بالای خانه‌هایشان نصب کنند تا مثلاً در پناه این دُول هستند کسی متعرضشان نشود. سفیران روسیه و انگلستان سپس به‌طور جداگانه و بالحنی متفاوت، از سردار اسعد و سپه‌دار تُشکااُنی، فرماندهان نیروهای فاتح تهران، خواستند که به زه و خورد پایان دهند و مسئله را از راه مسالمت‌آمیز حل کنند. دور روز بعد، یک شورای عالی ۲۸ نفری تشکیل و همان روز محمدعلیشاه را به دلیل پناهنده شدن به سفارتخانه خارجی، از سلطنت خلع و پسر دوازده‌ساله او احمد میرزا را بر تخت سلطنت نشاندند.

منبع: مقاله
غلامرضا
آذری خاکستر
درباره تاریخ
کمپوت در
خراسان،
روزنامه‌ها و
جراید مشهد
در دوره
پهلوی اول و
کتاب «تاریخ
اقتصادی
مشهد»
نوشته علی
نجف‌زاده و
جلیل قصابی
گزگوه